



پیش‌نمونه‌های زبانی و کاربرد آنها در شناخت جهان خارج

فائقه شاه‌حسینی^۱

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۱۲ * تاریخ پذیرش: ۹۰/۳/۳۱

چکیده

در معنی‌شناسی شناختی، دانش زبانی مستقل از اندیشیدن و شناخت نیست و زبان بخش جدایی‌ناپذیری از قوای شناختی ذهن تلقی می‌شود. همچنین در چارچوب مطالعات شناختی نگاهی میانی به استفاده زبان و دانش زبانی در نظر گرفته می‌شود. به اعتقاد زبان‌شناسان شناختی صورت و نقش دوروی سکه شناخته می‌شوند و هیچ یک اولویتی نسبت به دیگری ندارند. مقاله‌ی حاضر به بررسی مفهوم «پیش‌نمونه‌گی» از منظر معنی‌شناسی شناختی و اهمیت پیش‌نمونه‌ها در درک و تعبیر جهان خارج و اصول مقوله‌بندی مفاهیم زبانی می‌پردازد. بر اساس این نظریه، پیش‌نمونه عضو کانونی و بارز هر مقوله است و سایر اعضا بر حسب شباهتشان با این عضو تعریف می‌شوند.

در این مقاله پس از اشاره به نظریه‌های مطرح شده در مورد پیش‌نمونه‌گی به تأثیر این مفهوم در مقوله‌بندی اشاره شده و هرچند در وهله‌ی اول پیش‌نمونه مفهومی وابسته به معنی است

^۱ - Email: f.shahhoseini@gmail.com

ولی برای تعیین مقولات آوایی، صرفی، نحوی و مجموعه‌ای از مفاهیم دیگر به پیش‌نمونه‌ها وابسته‌ایم و پیش‌نمونه‌ها به عنوان ابزارهای تحلیلی به زبان‌شناسان شناختی کمک می‌کند تا بتوانند رابطه میان مفاهیم مختلف را تبیین کنند.

واژه‌های کلیدی:

معنی‌شناسی شناختی، پیش‌نمونه، اصول مقوله‌بندی.

مقدمه

از منظر معنی‌شناسی شناختی، زبان بخش جدایی‌ناپذیری از قوای شناختی ذهن است. در چارچوب مطالعات شناختی نگاهی میانی به استفاده زبان و دانش زبانی در نظر گرفته می‌شود. هم‌چنین به اعتقاد زبان‌شناسان شناختی صورت و نقش دو روی سکه شناخته می‌شوند و هیچ یک اولییتی نسبت به دیگری ندارند و تحلیل واحدهای دستوری بدون رجوع به ارزش‌های معنایی بیهوده تلقی می‌شود. از سوی دیگر در دیدگاه شناختی مقوله‌بندی‌های ما در زبان حاصل طی شدن فرایندهای شناختی است. هم‌چنین در بررسی‌های شناختی ارزش معنایی مبتنی بر دانش درون‌زبانی قابل اتکا نیست و دانش برون‌زبانی مورد نظر است.

از سال ۱۹۷۰ به بعد، گروهی از زبان‌شناسان و به ویژه لیکاف^۲ (۱۹۸۷) با تأیید قطعی آنچه سوسور تحت عنوان «نشانه‌ی زبانی»^۳ مطرح ساخته بود، روش تازه‌ای را در مطالعه‌ی معنی معرفی کردند و اولین بار لیکاف (۱۹۸۷) اصطلاح "معنی‌شناسی شناختی"^۴ را برای این رویکرد به کار برد. این رویکرد بر خلاف "معنی‌شناسی منطقی"^۵، به جای توجه به جهان خارج، به ساخت مفهومی یا آن شناختی می‌پردازد که انسان از تجربیات جهان خارج در ذهن خود منعکس ساخته است (صفوی، ۱۳۷۹).

لانگاکر تلقی زبان را به عنوان مؤلفه‌ای مستقل از سایر مؤلفه‌های شناختی مردود دانسته و نحو را نیز بخش مستقلی از سایر بخش‌های زبان نمی‌داند. به اعتقاد وی، دستور شناختی کاملاً از دیدگاه‌های مطرح در دستور زایشی متمایز است. وی معنی زبانی را معادل

² G. Lakoff

³ linguistic sign

⁴ cognitive semantics

⁵ logical semantics

«مفهوم‌سازی»^۶ می‌داند و معتقد است تمام مفاهیم از جمله مفاهیم نو و کهنه، حسی، حرکتی، عاطفی، اجتماعی و امثال آن را در بر می‌گیرد. لانگاکر معنی را آنچنان که کتز و فودور (۱۹۶۳) به عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌های معنایی تعریف می‌کردند، نمی‌پذیرد. بلکه آن را در ارتباط با "حوزه‌های شناختی"^۷ تعریف می‌کند (لانگاکر، ۲۰۰۶).

"پیش‌نمونه"^۸ بارزترین نمونه هر مقوله است و در واقع نزدیکترین عضو به مفهوم دربرگیرنده‌اش به حساب می‌آید. پیش‌نمونه بی‌نشان‌ترین عضو یک مقوله بوده و امکان ارتباط میان تجربیات انسان را از جهان خارج با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تری نظیر زبان ممکن می‌سازد. پیش‌نمونه‌ها از یک سو مفهومی معنایی به حساب می‌آیند و انسان به واسطه‌ی این پیش‌نمونه‌ها مقوله‌سازی‌های جهان خارج را انجام می‌دهد و مقولات را طبقه‌بندی می‌کند. از سوی دیگر، پیش‌نمونه‌ها انعطاف‌پذیرند و واحدهای تازه و ناآشنا را در بر می‌گیرند. تمامی اعضای یک مقوله بر حسب تعداد خصوصیات متمایزشان درجه‌بندی می‌شوند. افزون بر این، باید مدعی شد که گویشوران اعضای کانونی و نزدیک به پیش‌نمونه را سریع‌تر به یاد می‌آورند و یاد می‌گیرند.

به این ترتیب، پژوهش حاضر به بررسی معنایی اصول مقوله‌بندی در زبان فارسی بر اساس نظریه پیش‌نمونه، در چارچوب معنی‌شناسی شناختی می‌پردازد.

معرفی نظریه پیش‌نمونه

در این قسمت به طور مختصر به ذکر آرا و دیدگاه‌های افراد مختلف درباره‌ی "پیش‌نمونی" و اهمیت آن در مقوله‌بندی مفاهیم می‌پردازیم.

نظریه پیش‌نمونه نخستین بار از سوی روش و همکارانش^۹ در تحقیقات تجربی روانشناسی شناختی مطرح شد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶). به اعتقاد آنها، پیش‌نمونه به مقولاتی اطلاق می‌شود که عضو مرکزی یا کانونی یک مقوله باشند؛ مثلاً صدلی نسبت به لامپ، به پیش‌نمونه اسباب و اثاثیه‌ی منزل نزدیکتر است (سعید، ۱۹۹۷).

⁶ conceptualization

⁷ cognitive domains

⁸ prototype

⁹ Rosch et al.

لانگاکر (۱۹۸۷)، مقوله‌بندی (categorization) بر اساس روش پیش‌نمونه را بهترین الگو برای طبقه‌بندی و مقوله‌بندی زبانی معرفی می‌کند و معتقد است، مقوله‌ها اغلب بر اساس فاصله‌شان تا پیش‌نمونه تعریف می‌شوند و گویشوران هر زبان بر اساس تجربه و شناخت خود این دوری یا نزدیکی را معین می‌کنند. بنابراین عضویت در هر مقوله‌ای بنابر فاصله‌اش تا پیش‌نمونه مدرج است. به عبارتی، لانگاکر نقاطی کانونی و مرکزی را در نظر می‌گیرد که جایگاه "مرکزی‌ترین" (central) اعضای مقوله است.

گیون (۱۹۹۵) نیز با معرفی نظریه پیش‌نمونه و تأیید دیدگاه روش، در خصوص پیش‌نمونه معتقد است، اکثر نقش‌گرایان اکنون به طور ضمنی یا به صراحت در مقوله‌بندی جهان خارج به این موضوع پرداخته‌اند. برخلاف ویتگنشتاین و طرفدارانش که به فضایی پیوستاری و غیر صریح در درون مقولات و بین آنها قائلند، گیون نقاط کانونی و مرکزی‌ای را نیز در نظر می‌گیرد که جایگاه نزدیک‌ترین اعضای مقوله است. به عبارتی او از دو بعد به مفهوم پیش‌نمونه می‌پردازد: نخست مقولاتی که در کانون قرار دارند و دوم مقولاتی که شباهت بیشتری به عضو کانونی دارند.

لباو (۱۹۷۳) به افراد مختلف تصویر اشیائی مانند فنجان، کاسه، گلدان و ... را نشان می‌داد و از آنها می‌خواست تا نام هر یک را ذکر کنند. بر خلاف تعاریف سنتی، در برخی موارد افراد تمایزی میان کاسه و فنجان نمی‌گذاشتند و به عبارتی نام یک مقوله با مقوله دیگر تلفیق می‌شد. در بسیاری موارد زمانی که این ظروف حاوی اشیاء یا مایعات مختلفی بودند، بر انتخاب نام آنها تأثیر می‌گذاشتند. مثلاً اگر کاسه‌ای حاوی قهوه داغ بود اغلب افراد به آن نام فنجان را نسبت می‌دادند (تیلور، ۱۹۹۵). از این آزمایش ساده به نتایج بسیاری می‌توان دست یافت و بر مبنای آن تیلور معتقد است عناصر بر مبنای ویژگی‌هایشان مقوله‌بندی می‌شوند. تیلور از اصطلاح "ویژگی" در مقابل "مشخصه" در رویکرد سنتی استفاده کرده و معتقد است شباهت به پیش‌نمونه بر اساس درجه عضویت تعبیر می‌شود و این ویژگی‌ها جوهر و موجودیتی انتزاعی و خارج از محیط زبان‌شناسی ندارند بلکه اثرات پیش‌نمونه در خود زبان و بر مبنای جهان اطراف گویشوران و طبقه‌بندی آنها از جهان خارج تعبیر می‌شود (همان).

کرافت (۱۹۹۰)، بر اساس مفهوم نشان‌داری اسم، فعل و صفت را از نظر نقش نحوی و طبقه‌ی معنایی دسته‌بندی می‌کند. او نقش بی‌نشان را در کنار نقش‌های نشان‌دار نحوی

قرار داده و آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کند. وی در جای دیگری می‌گوید، همه‌ی اعضای یک مقوله رفتار یکسانی ندارند و افراد بر اساس شم زبانی خود متوجه بهترین نمونه‌ی هر مقوله می‌شوند. او در ادامه با معرفی 'GOE' (مطلوبیت نمونه) به کارهای تجربی روان‌شناسان و معنی‌شناسان شناختی اشاره می‌کند. هم‌چنین با تلفیق نتایج حاصل معتقد است بهترین نمونه‌ی مقوله‌های مختلف همان مقولاتی هستند که به نام پیش‌نمونه‌ها یا اعضای پیش‌نمونه شناخته می‌شوند. وی در ادامه مدعی است که GOE مفهومی کاملاً وابسته به فرهنگ است. زیرا در کشوری نظیر انگلستان از هر سه تا پنج نفر خرما را در طبقه‌ی میوه‌ها قرار می‌دهند ولی در کشوری مانند اردن بندرت شخصی را می‌توان پیدا کرد که خرما را نشناسد و آن جزو میوه‌ها محسوب نکند. او به چند ویژگی در توصیف پیش‌نمونه اشاره می‌کند که عبارتند از:

الف) بسامد و ترتیب اشاره کردن به آنها: هنگامی که از گویشوران زبانی خواسته شود، به فهرستی از عضوهای یک مقوله بخصوص اشاره کنند، اغلب آنها مقولاتی را نام می‌برند که پر بسامدتر بوده و GOE آن مقوله باشند.

ب) ترتیب فراگیری: کودکان در فراگیری زبان مقوله‌های پیش‌نمونه را سریع‌تر فرامی‌گیرند. پ) شباهت خانوادگی: مقوله‌های پیش‌نمونه به دلیل برخورداری از مؤلفه‌های مشترک شباهت خانوادگی بیشتری دارند.

ت) سرعت تشخیص: در آزمایش ساده‌ای، دو تصویر متفاوت بر پرده‌ای در مقابل آزمودنی‌ها نمایش داده می‌شد و از آنها خواسته می‌شد که از میان دو عضو، عضوی که معرف بهتری برای مقوله‌ای است را تعیین کنند. شواهد این آزمایش حاکی از آنست که آزمودنی‌ها به مقوله‌هایی که از GOE بالاتری برخوردار بودند، زودتر واکنش نشان می‌دادند (کرافت و کروز، ۲۰۰۳).

اصول مقوله‌بندی در نظریه پیش‌نمونه

در نظریه پیش‌نمونه دو اصل اساسی برای مقوله‌بندی ذهن انسان وجود دارد؛ نخست اصل صرفه‌شناختی و دوم اصل ساخت جهان درک شده^{۱۱}. این دو اصل سبب تسریع در نظام

¹⁰ goodness of exemplar

¹¹ perceived world structure

مقوله‌بندی بشر می‌شود. بر مبنای اصل اول، انسان‌ها همواره در تلاشند تا هرچه می‌توانند در مورد محیط اطراف خود اطلاعات بیشتری دست آورند و این در حالی است که می‌کوشند تلاش شناختی و منابع را به حداقل برسانند. به عبارتی، انسان‌ها به جای ذخیره اطلاعات پراکنده و اختصاص حجم وسیعی از ذهن خود عناصر مختلف، ترجیح می‌دهند همین عناصر و اطلاعات را برای رعایت اصل صرفه در بازنمایی شناختی مقوله‌بندی کنند. بنابر اصل دوم، نیز جهان اطراف ما ساختاری متناظر و به هم پیوسته دارد. برای مثال، یکی از نمونه‌های حقیقی جهان که همیشه "بال" همراه با "پر" می‌آید و برخوردار از این دو ویژگی امکان پرواز را برای پرنده به دنبال دارد و هیچگاه بال داشتن، با تنفس با آبشش یا زیستن در اعماق دریا، تداعی نمی‌شود. بنا بر این اصل، بشر برای شکل‌دهی و تنظیم مقولات، به ساختارهای متناظر و وابسته به یکدیگر متکی است.

دو اصل مذکور به انسان توانایی بیشتری در مقوله‌بندی جهان خارج می‌دهد، گرچه اصل اول موارد جزئی و میزان شمول در مقوله را شامل می‌شود. اصل دوم، نمونه یا معرف گویا، یا به عبارتی "پیش‌نمونه‌ی" هر مقوله را در بر می‌گیرد.

روش معتقد است این دو اصل سبب می‌شود نظام شناختی ما مانند شکل ۱ بر مبنای محور عمودی و افقی سازمان یابد و دو بعد داشته باشد (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶).

اسباب	پستانداران	وسایل نقلیه
صندلی	سگ	اتومبیل
صندلی گهواره‌ای	سگ گله	اتومبیل سواری

شکل ۱ نمایش سطوح شامل^{۱۲}.

مقوله‌های پیش‌نمونه و نشاننداری^{۱۳} معنایی

بر اساس مفهوم پیش‌نمونه، عضو پیش‌نمونه باید خنثی‌ترین عضو یا به عبارتی

¹² levels of inclusiveness

¹³ markedness

بی‌نشان‌ترین (unmarked) عنصر باشد. کرافت (۱۹۹۰) بر اساس مفهوم نشاننداری، اسم، فعل و صفت را از نظر نقش نحوی و معنایی طبقه‌بندی می‌کند. به این ترتیب، نشاننداری ابزار خوبی برای رده‌شناسان بوده است و آنها می‌توانند با مطالعه و مقایسه‌ی مشخصه‌های زبانی مرزگذر به تعمیم‌های زبانی برسند.

در پیوستار اجزای کلام هر قدر کلمه‌ای به یکی از پیش‌نمونه‌ها یا کانون‌های بی‌نشان نزدیک‌تر باشد، خصوصیات آن طبقه را بیشتر دارد. از سوی دیگر، بر مبنای معنی‌شناسی شناختی، رده‌بندی‌ها، مقوله‌ها و تمامی چیزهایی که انسان در جهان خارج تجربه می‌کند، بر حسب ترکیب و انتخاب‌های بعدی، مفاهیمی را پدید می‌آورد که در نظام زبان، معنی‌دار بوده و سبب می‌شود که ما به لحاظ سادگی یا دشواری مفاهیم از نظر شناختی آنها را به مقوله‌های نشاندار و بی‌نشان تقسیم کنیم (هاسپلمث^{۱۴}، ۲۰۰۶).

انگاره شبکه‌های شعاعی، طرح‌واره‌ها و پیش‌نمونه‌ها

تفاوت میان مقوله‌سازی بر اساس پیش‌نمونه و مقوله‌سازی بر اساس طرح‌واره بسیار نیست و در واقع این دو نوع مقوله‌سازی، جنبه‌هایی از یک پدیده‌اند. با این تفاوت که در اولی پدیده‌ای کاملاً سازگار با یک تجلی انتزاعی است، در حالی که در دومی این سازگاری به طور کامل صورت نمی‌گیرد (تیلور ۱۹۹۵).

لانگاکر انگاره شبکه‌ای^{۱۵} را برای ساختار مقوله‌ها طراحی کرد. در این انگاره اعضای یک مقوله به عنوان "گره‌ای"^{۱۶} در یک شبکه‌ی پیچیده تلقی می‌شوند. این مدل قابل قیاس با مدل مقوله‌بندی شعاعی لیکاف است. در مدل لانگاکر ارتباط میان گره‌ها در شبکه بر اساس انواع مختلف روابط مقوله‌بندی مطرح می‌شود. یکی از این رابطه‌ها الحاق و بسط به مقوله‌های پیش‌نمونه است که به صورت رابطه‌ی [الف] ← [ب] نمایان می‌شود. [الف] معرف مقوله پیش‌نمونه و [ب] میزان اشتراک با مقوله پیش‌نمونه را نشان می‌دهد. به عبارتی، در برخی موارد [ب] با [الف] متفاوت است ولی از بسیاری جهات شبیه آن می‌باشد. دومین رابطه، به رابطه میان طرح‌واره^{۱۷} و نمونه در شکل ۲ می‌پردازد (ایوانز و

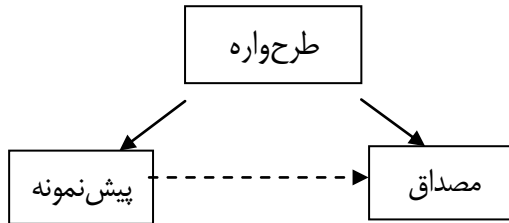
¹⁴ M. Haspelmath

¹⁵ network model

¹⁶ node

¹⁷ schema

گرین، (۲۰۰۶).



شکل ۲ رابطه میان طرح‌واره و پیش‌نمونه.

گراتس (۲۰۰۶)، بر این باور است که طبیعت پویا و انعطاف‌پذیر نشانه‌های زبانی در حوزه‌ی تحلیل معنی زبانی سبب می‌شود زبان‌شناسان برای توصیف ارتباط خوانش‌های معنایی مختلف، انگاره‌های متفاوتی را معرفی کنند و عمده‌ترین آنها، "انگاره‌ی شبکه‌های شعاعی" و "پیش‌نمونه‌ها" است.

لی (۲۰۰۱)، معتقد است، مقوله‌بندی شعاعی از جایگاه بنیادی در تحلیل‌های زبان‌شناسی شناختی برخوردار است. شبکه‌های شعاعی، چگونگی ارتباط میان مفاهیم و حوزه‌های مفهومی را در ذهن سخنگویان زبان نشان می‌دهد. شبکه‌های مفهومی، پیرامون معنی کانونی یا هسته، سازمان می‌یابند که معنی پیش‌نمونه‌ای اطلاق می‌شوند.

بر مبنای "شبکه‌ی شعاعی لانگاکر" انگاره شبکه شعاعی به توصیف ساختاری مقوله‌ای می‌پردازد که در آن عناصر چند معنا و دیگر روابط زبان‌شناختی از جمله آوا، معنی و دستور ارائه می‌گردد. این به آن معنی است که تکواژها، طبقه‌های واژگانی و ساخت‌های دستوری در شبکه به عنوان یک گره می‌توانند قرار بگیرند. برخی از این گره‌ها (مثلاً تکواژها) ساده‌اند و در مرکز شبکه قرار می‌گیرند و برخی دیگر که پیچیده‌ترند با ساخت‌های درونی پیچیده‌تری مطرح می‌شوند. هم‌چنین لانگاکر (۱۹۸۷)، مقوله‌بندی بر اساس "طرح‌واره‌ها" و پیش‌نمونه‌ها را با یکدیگر مقایسه کرده و معتقد است، در ابتدای امر مقوله‌بندی بر مبنای طرح‌واره و پیش‌نمونه دو روش متفاوتند. زیرا پیش‌نمونه به مثابه نزدیک‌ترین عضو به مقوله‌ی دربرگیرنده‌اش است و سایر مقوله‌ها بر مبنای شباهتشان به پیش‌نمونه تعریف می‌شوند و مقوله‌ها عضویتی مدرج دارند. در حالی که طرح‌واره‌ها نوعی ساخت مفهومی‌اند که امکان برقراری ارتباط میان تجربه‌های مختلف ما را بر حسب شناخت ممکن می‌سازند

و درجه‌بندی در آنها مطرح نیست. در ادامه او به این نتیجه می‌رسد که هر دو، شیوه‌ی مقوله‌بندی جنبه‌های پدیده‌ای واحدند. زیرا اگر مقوله‌بندی‌های ما بر اساس پیش‌نمونه یا طرح‌واره باشد در هر دو صورت به نتیجه‌ی $S > T = V$ می‌رسیم. در این جا، منظور از ^{18}T (هدف)، مقوله‌ای است که کمترین تخطی را از صورت ^{19}S (معیار) را داشته باشد و ^{20}V میزان تفاوت میان S و T را نشان می‌دهد. در این حالت، هرچه مقوله‌ی هدف به صورت معیار خود نزدیک‌تر باشد میزان V کوچکتر شده و در صورت انطباق کامل این دو با یکدیگر میزان V به صفر می‌رسد. وی پس از ارائه این فرمول به این نتیجه می‌رسد که صورت معیار را می‌توان به دو شکل تعبیر کرد. در تعبیر اول، S همان "طرح‌واره‌ی" مقوله‌ای است که در آن $S \rightarrow T$ و در تعبیر دوم S پیش‌نمونه‌ی مقوله است و V میزان دوری یا نزدیکی از مقوله را نشان می‌دهد.

کاربرد نظریه پیش‌نمونه در مقوله‌بندی‌های مختلف زبانی

همان طور که تاکنون گفته شد نظریه پیش‌نمونه یکی از بهترین ابزارها برای طبقه‌بندی مفاهیم مختلف است. با وجود این، هرچند در وهله‌ی اول پیش‌نمونه مفهومی وابسته به معنی است ولی برای تعیین مقولات آوایی، صرفی، نحوی و مجموعه‌ای از مفاهیم دیگر به پیش‌نمونه‌ها وابسته‌ایم و پیش‌نمونه‌ها به عنوان ابزارای تحلیلی به زبان‌شناسان شناختی کمک می‌کند تا بتوانند رابطه میان مفاهیم مختلف را تبیین کنند.

تیلور (۱۹۹۵) معتقد است اعضای یک مقوله‌ی دستوری الزاماً ویژگی‌های نحوی یکسانی ندارند. برای مثال، تمامی اسم‌ها به راحتی نمی‌توانند در جایگاه برگیرنده ساخت حالت ملکی قرار بگیرند و الزاماً نمی‌توان هر فعل متعدی‌ای را در ساخت مجهول به کار برد. به بیانی دیگر، احتمال حضور هر سازه در جایگاهی خاص بنابر ویژگی منحصر به آن متفاوت است و برخی مقوله‌ها احتمال وقوع بیشتری دارند. در نتیجه، وی معتقد است هر سازه‌ای بنابر نزدیکی و دوری به پیش‌نمونه‌ی خود باید تعریف شود و این ویژگی مدرج است. وی در جایی دیگر به تبیین و تعریف واج‌های هر زبان بنابر پیش‌نمونه‌ی شناختی آنها می‌پردازد

¹⁸ target

¹⁹ standard

²⁰ variety

و معتقد است هر گویشوری به طور منحصر به فرد واج‌های زبان را تولید می‌کند. مثلاً /t/ واج‌گونه‌های متعددی در زبان انگلیسی دارد و فهرستی از آنها را ذکر می‌کند:

الف) /t/ در جایگاه آغازین هجای تکیه‌بر به صورت انسدادی بی‌واک دمیده تولید می‌شود:

[t^h]

ب) در گفتار برخی گویشوران دمیدگی هجای تکیه‌بر به قدری زیاد است که در انگلیسی شیوه‌ی تولید /t/ از انسدادی به انسدادی سایشی تبدیل می‌شود: [t^s]

پ) هنگامی که /t/ در پایانه‌ی هجا قرار می‌گیرد به صورت‌های مختلفی ممکن است تولید شود. گاهی /t/ در پایانه هجا ممکن است حتی به صورت نارهیده تولید شود: [t^o]

ت) در جایگاه پایانی، /t/ انسدادی لثوی با رهش آنی تولید می‌شود: [tʰ]

او در ادامه واج‌گونه‌های دیگر /t/ در انگلیسی را ذکر کرده و معتقد است همه‌ی گویشوران الزاماً شیوه‌ی تولید یکسانی ندارند و برخی حتی قادر به تشخیص تمایز میان این واج‌گونه‌ها نیستند. ولی همه‌ی گویشوران در ذهن خود واج پیش‌نمونه‌ای را ذخیره کرده‌اند و مقوله‌های دیگر بنا بر شباهتشان به آن واج تعبیر شوند (تیلور، ۱۹۹۵).

گفتنی است کووچس^{۲۱} (۲۰۰۶) بر اساس مفهوم پیش‌نمونه شباهت‌های (خانوادگی) مقوله‌ها را با یکدیگر مقایسه کرده و معتقد است با تحلیلی مناسب باید مقوله‌ها تعریف و بررسی شوند تا اعضای کانونی هر مقوله مشخص شوند و صرفاً بر اساس شباهت ظاهری مقوله‌ها نباید در خصوص طبقه‌بندی آنها تصمیمی اتخاذ کرد. سپس وی مفهوم پیش‌نمونه را در سه سطح جداگانه به کار می‌برد: نخست مقوله‌هایی برای مفاهیم روزمره، دوم مقوله‌هایی برای معنی واژه‌ها و سوم مقوله‌هایی برای مفاهیم زبانی. وی در ادامه معتقد است پیش‌نمونه‌های ما بر اساس بافتار مقوله‌ها و هدف مقوله‌بندی ما تعیین می‌شوند. از سوی دیگر تعیین پیش‌نمونه کاملاً وابسته به فرهنگ است و ممکن است از فرهنگی به فرهنگی دیگر پیش‌نمونه‌ها متفاوت باشند. او با اشاره به این که پیش‌نمونه خاص مفاهیم فیزیکی (نظیر پرندگان و اثاث منزل) نیست، مفهوم پیش‌نمونه را قابل بسط در حوزه‌های انتزاعی مانند روابط شخص (نظیر دوستی، ازدواج و ...)، عواطف و احساسات (نظیر خشم، لذت و ...)، ارزیابی و کیفیت‌های شخصی (نظیر زیبایی، هوش و ...)، مفاهیم سیاسی (از

²¹ Z. Kövecsess

جمله دموکراسی، استبداد و ...) و نظایر آن می‌داند. همچنین بر این باور است که در بسیاری موارد تفاوت‌های فرهنگی در خصوص مفاهیم انتزاعی و عینی سبب برداشتی نادرست می‌شود و به همین دلیل یکی از حوزه‌های مهم در امر آموزش زبان دوم آموزش فرهنگ است. زیرا صرفاً یادگیری زبان ملیتی دیگر نمی‌تواند به فرد کمک کند تا با آنها ارتباط مؤثر برقرار کند.

وارداف^{۲۲} (۱۹۹۰) نیز با دیدی جامعه‌شناسانه می‌گوید، در هر مجموعه‌ای برخی نمونه‌ها نسبت به سایر اعضا مثال بهتری از آن مجموعه‌اند. او در ادامه مثالی را در خصوص رنگ‌های مختلف ذکر می‌کند و معتقد است افراد در فرهنگ‌های مختلف رنگ‌ها را به طیف‌های متنوعی تقسیم می‌کنند و آزمایش‌های بسیاری را شاهد بر این می‌داند که افراد حتی اشیاء و موقعیت‌های ساده را نیز به شیوه‌های متفاوتی مقوله‌بندی می‌کنند. همچنین وی اثاث و وسایل منزل، میوه‌ها و پوشاک را مثال می‌آورد. به نظر او در مورد اثاث و وسایل منزل صندلی نمونه بهتری نسبت به زیرسیگاری است و در مورد میوه‌ها، سیب نسبت به زیتون معرف بهتری از این مقوله است. همچنین کت و شلوار نسبت به بازوبند و کیف زنانه مثال بهتری برای طبقه‌ی پوشاکند.

هاسپلمث (۲۰۰۲) معتقد است برخی افرادی که به مطالعه صرف می‌پردازند همواره رویکرد پیوستاری را ترجیح می‌دهند و شاید علت آن اجتناب از انتخاب‌های تصادفی بر حسب برخی معیارها است، زیرا اگر همه‌ی این معیارها لحاظ شود، دیگر رویکرد پیوستاری غیر ممکن است و معیارهای متفاوت ما را به جهات متفاوتی می‌کشاند. برای مثال، در زبان انگلیسی وندهای "ess" و "ment" قابلیت کاربردی محدودی دارند. در دیدگاه پیوستاری، برخی عناصر تصریفی پیش‌نمونه فرض می‌شوند. مثلاً پسوند /-s/ (در walks)، پیش‌نمونه‌ای از وندهای تصریفی در زبان انگلیسی است و "ment" برای اسم‌های کنشی پیش‌نمونه‌ی وند اشتقاقی محسوب می‌شود. ولی در این پیوستار وندهای دیگری می‌تواند در محور جانشینی قرار بگیرند. اسامی مصغر از جمله صورت‌های تصریفی سنتی‌اند. آنها (الزاماً) مفهوم جدیدی را منتقل نمی‌کنند. مثلاً واژه‌ی اسپانیایی "gatito" (گرهه) و "gato" (گرهه‌ی کوچک) به یک موجود واحد ارجاع داده می‌شوند و تفاوت آنها

²² R. Wardhaugh

فقط در موقعیت کاربردی‌شان است. کاربرد پسوندهای انگلیسی "ess-" و "ment-" نیز محدود است و فقط "ment-" به لحاظ معنایی واژه‌ای می‌سازد که معنی جدیدی را تداعی می‌کند (مانند govern و government). طبق چنین دیدگاه پیوستاری‌ای، در صرف وندی مانند "s-" (در walks) پیش‌نمونه‌ی تصریف است و اسمی که با-"ment" ساخته می‌شود، پیش‌نمونه‌ی اشتقاق محسوب می‌شود ولی هریک از این نمونه‌ها بر پیوستاری قابل تجسم‌اند و نمی‌توان آنها را به صورت محض و فارغ از وندهای دیگر در نظر گرفت.

تیلور (۱۹۹۵) پیش‌نمونه‌ی ساخت گذرا در انگلیسی را معرفی کرد و ویژگی‌های نحوی این ساختار را در فرمول "NP1 Vtrans NP2" نشان داد. NP1 و NP2 به ترتیب نمایانگر گروه فاعلی و گروه مفعولی است و Vtrans باید فعلی گذرا یا به عبارتی حداقل دو ظرفیتی باشد. در فرمولی که او برای پیش‌نمونه این ساختار ارائه کرده است، هریک از NP ها باید مرجع مشخصی داشته باشند. ولی به لحاظ معنایی درک این فرمول بسیار دشوارتر از آنست که بتوان آن را در چند کلام خلاصه کرد. لازم به ذکر است، منظور از ذکر ویژگی‌هایی برای پیش‌نمونه ساخت گذرا آن نیست که درک چنین ساختی بسیار پیچیده است. بالعکس، برای تشخیص این ساختار به اصول گشتالتی ساده‌ای نیازمندیم. زیرا تعامل انسان با جهان خارج سطح خاصی را تشکیل می‌دهد که سطح بنیادین نامیده می‌شود. تیلور (۱۹۹۵)، به پیروی از لیکاف (۱۹۷۷)، هاپر و تامپسون (۱۹۸۰) برای ذکر پیش‌نمونه یازده ویژگی معنایی این ساختار را در فهرستی می‌آورد و معتقد است هریک از ویژگی‌های (الف) تا (ذ) مستقیماً بنابر درک قبلی ما از اصول گشتالتی، یعنی ادراکی مربوط به این ساخت در ذهن ما ترسیم شده‌اند.

(الف) این ساختار رخدادهایی را توصیف می‌کند که فقط شامل دو شرکت کننده باشد.
(ب) این شرکت کننده‌ها (گروه‌های اسمی) باید متمایز از یکدیگر باشند یا به عبارتی آنها از هم مجزا و منفصلند و ارجاع‌واره‌های متمایزی دارند.

(پ) رخداد چنین جملاتی باید از یک عامل شروع شود یا گروه‌های اسمی‌ای که در جایگاه فاعل قرار گرفته آغازگر عملی است که فعل بر آن دلالت دارد. علاوه بر این، فاعل نقش مبتدا هم دارد و کل جمله در مورد فاعل اطلاعاتی میدهد.

(ت) از آنجایی که عامل (کنش‌گر) چنین جملاتی می‌تواند آگاهانه آغازگر و یا انجام دهنده

رخدادی باشد، بنابراین میتواند آن رخداد را کنترل کند. از این رو آغازگر یا عامل باید انسان باشد.

ث) در نتیجه‌ی عمل عامل، کسی یا چیزی کنشی را پذیرفته و تحت تأثیر رخداد قرار می‌گیرد.

ج) پس از روی دادن رخداد، کنش‌پذیر باید به جایگاه یا ویژگی جدیدی برسد که قبل از این رخداد آن گونه نبوده است.

چ) این رخداد در یک موقعیت و زمان قابل تأویل است. گرچه این رخداد الزاماً در زمان مشخصی روی می‌دهد، و ساختار درونی این رخداد و موقعیت‌های میانی بین شروع و اتمام رخداد اهمیت چندانی ندارد.

ح) عمل کنش‌گر بر کنش‌پذیر معمولاً شامل تماس فیزیکی مستقیم است و تأثیر بر کنش‌پذیر بدون واسطه صورت می‌گیرد.

خ) این رخداد از طریق مؤلفه معنایی سبب قابل توجیه است. عمل کنش‌گر سبب کنشی بر کنش‌پذیر است.

د) علاوه بر این که کنش‌گر و کنش‌پذیر باید عناصر جداگانه‌ای باشند، آنها معمولاً رابطه‌ی مستقیمی با یکدیگر ندارند.

ذ) رخدادهایی که در این ساختار نمایش داده می‌شوند، واقعی بوده و تصویری یا خیالی نیستند. از این رو، مثال‌های چنین ساختاری واقعی بوده و معمولاً نمایانگر اعمال بالفعل هستند.

گرچه مثال‌های بسیاری را می‌توان در نقض شروط پیش‌نمونه‌ای چنین ساختاری در زبان یافت ولی این نمونه‌های نقض خاصیت انعطاف‌پذیری پیش‌نمونه‌ها را نشان می‌دهد.

راینسون و الیس^{۳۳} (۲۰۰۸) با بررسی چندمعنایی به این نتیجه رسیدند که مفهوم پیش‌نمونه در مورد واژه‌های چند معنا قابل بسط است. به نظر آنها در شرایطی که یک صورت زبانی (نظیر واژه، تکواژ مقید، ساخت نحوی و ...) بیش از یک معنی را تداعی کند، معمولاً در زبان مشکل‌ساز می‌شود. برای مثال وقتی از واژه‌ی "fruit" [= میوه] استفاده کنیم. در درجه‌ی اول به نظر می‌رسد آن را برای چیزهایی نظیر سیب، موز، نارگیل و امثال

آن به کار برده‌ایم و این واژه معنی ثابتی دارد. ولی وقتی می‌گوییم "the fruit of my labor" (ثمره‌ی کارم) دیگر منظورمان از "fruit" در معنی اول نیست و واژه‌ی "fruit" بیش از یک معنی مشخص دارد. در چنین شرایطی مفهوم پیش‌نمونه مطرح می‌شود و به عبارتی در مورد واژه‌هایی که چند معنی دارند، معمولاً یکی از معنی‌ها کاربرد بیشتری دارد و اغلب به عنوان پیش‌نمونه به کار می‌رود.

بنابراین، نظریه کاربرد پیش‌نمونه تنها به مقوله‌بندی مفاهیم معنایی محدود نیست و از این نظریه می‌توان در مقوله‌بندی‌های آوایی، صرفی، نحوی، جامعه‌شناختی، روانشناسی و غیره بهره برد.

نتیجه‌گیری

چنان که گفته شد، طبق آرای زبان‌شناسان شناختی، ما تجربیاتی را در جهان خارج به دست می‌آوریم و در نتیجه تصویری از آنچه تجربه کرده‌ایم، در ذهن ما نقش می‌بندد. اغلب معنی‌شناسان شناختی روابط دستوری و نقشی را وابسته به یکدیگر می‌دانند و خود را محدود به آنها به صورت جداگانه نمی‌کنند. هرچند در وهله‌ی اول پیش‌نمونه مفهومی وابسته به معنی است ولی برای تعیین مقولات آوایی، صرفی، نحوی و مجموعه‌ای از مفاهیم دیگر به پیش‌نمونه‌ها وابسته‌ایم و پیش‌نمونه‌ها به عنوان ابزارهای تحلیلی به زبان‌شناسان شناختی کمک می‌کند تا بتوانند رابطه میان مفاهیم مختلف را تبیین کنند. اگرچه زبان‌شناسان از معیارهای روانشناسان شناختی در طبقه‌بندی مفاهیم بهره جسته‌اند، ولی کار خود را به طبقه‌بندی اشیا بر حسب گونه‌های طبیعی (نظیر مقولات پیش‌نمونه‌ای پرندگان، میوه‌ها، اثنایه و ...) محدود نکرده‌اند و مفهوم پیش‌نمونه و مقوله‌بندی را به دیگر حوزه‌های زبان‌شناسی راه دادند.

هم‌چنین، سخنگویان، اعضای پیش‌نمونه را زودتر و سریع‌تر به یاد می‌آورند. هر بندی که به لحاظ صوری یا ساختاری به ساخت نحوی خاصی وابسته نباشد به لحاظ معنایی نیز از آن ساخت فاصله می‌گیرد. به عبارتی، هر چند عوامل بسیاری بر ویژگی‌های صوری یک بند تأثیر می‌گذارند ولی مفهوم پیش‌نمونه بودن، ساختار ویژه‌ای را برای بند رقم می‌زند.

افزون بر این، مشخصه‌هایی که پیش‌نمونه‌ای را معرفی می‌کنند، همه به یک اندازه در تعیین آن پیش‌نمونه نقش ندارند و برخی ویژگی‌ها اهمیت کمتری در معرفی آن پیش‌نمونه

دارند.

در انتها می‌توان اذعان داشت، نظریه پیش‌نمونه در رویکرد شناختی به عنوان چارچوبی انعطاف‌پذیر می‌تواند مجموعه‌ای از گرایش‌ها و مفاهیم مختلف را بررسی کند و به مجموعه‌ای از نتایج جالب و راهبردی دست یابد.

سپاسگزاری:

از استاد بزرگوار و فرزانه، جناب آقای دکتر کورش صفوی، سپاسگزارم که مقاله‌ی حاضر را خوانده و نکته‌هایی را ذکر کرده‌اند.

منابع

- ۱- صفوی، کوروش، (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی. پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ص: ۴۵۰.
- 2- Croft, W. (1990). *Typology and universals*. Cambridge: Cambridge University Press, p: 50-120.
- 3- Croft, W. and D.A. Cruse (2003). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press, p: 77-78.
- 4- Evans, V. and M. Green (2006). *Cognitive Linguistics*. Edinburgh: Edinburgh University Press, p: 255-545.
- 5- Givón, T. (1995). *Functionalism and Grammar*, Amsterdam: John Benjamins, p: 12.
- 6- Geeraerts, D. (2006). *Cognitive Linguistics*. Basic Readings: Mountain de Gruyter, p: 9-10.
- 7- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold Publishers, p: 79-80.
- 8- Haspelmath, M. (2006). *Against Markedness*. Journal of Linguistics, Cambridge University Press, p: 25.
- 9- Kövecses, Z (2006). *Language, Mind, and Culture*. Oxford: Oxford University Press, p: 24-28.
- 10- Langacker, R.W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol.I. Stanford, CA: Stanford University Press, p: 14-17.
- 11- Langacker, R.W. (2006). *Dimensions of defocusing*. In Voice and Grammatical Relations, Tsunoda, Tasaku and Taro Kageyama (eds.), p: 32.

- 12- Lee, D. (2001). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Oxford: Oxford University Press,p:53-54.
- 13- Saeed, J. I. (1997). *Semantics*. Oxford: Blackwell,p:37.
- 14- Taylor, J. (1995). *Linguistic Categorization, Prototypes in Linguistic Theory*. Oxford: Oxford University Press,p:40-197.
- 15- Wardhaugh, R. (1990). *An Introduction to Sociolinguistics*. UK: Basil Blackwell,p:228.
- 16- Robinson. P. & C. N. Elise. (2008). *Handbook of Cognitive Linguistics and 2nd Language Acquisition*. UK: Taylor & Francis, Routledge,p:48-50.

